

آرتور شوپنہاؤر

# در باب طبیعت انسان

ترجمہ رضی ولی یاری



## ON HUMAN NATURE

The Essays of  
Arthur Schopenhauer

### در باب طبیعت انسان

آرتور شوپنهاور

ترجمه از آلمانی به انگلیسی: تامس بیلی ساندرز

ترجمه از انگلیسی: رضا ولی یاری

ویرایش: تحریریه نشر مرکز

حروف چینی، نمونه خوانی، صفحه آرایی: بخش تولید نشر مرکز

طرح جلد: ابراهیم حقیقی

چاپ اول ۱۳۹۳، شماره‌ی نشر ۱۱۱۱

چاپ سوم ۱۳۹۵، ۷۰۰ نسخه، چاپ جیاری

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۱۳-۲۲۱-۸

نشر مرکز: تهران، خیابان دکتر فاطمی، رویه روی هتل لاله، خیابان باباطاهر، شماره‌ی ۸

تلفن: ۳-۸۸۹۷۰۴۶۲ فاکس: ۸۸۹۶۵۱۶۹

Email: info@nashr-e-markaz.com

همه‌ی حقوق چاپ و نشر این ترجمه برای نشر مرکز محفوظ است.

تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر یا قسمتی از آن به هر شیوه، از جمله: فتوکپی، الکترونیکی، ضبط و ذخیره در سیستم‌های بازیابی و پخش بدون دریافت مجوز کتبی و قبلی از ناشر ممنوع است. این اثر تحت حمایت «قانون حمایت از حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان ایران» قرار دارد.

سرشناسه: شوپنهاور، آرتور، ۱۷۸۸-۱۸۶۰. M. Schopenhauer, Arthur.

عنوان و نام پدیدآور: در باب طبیعت انسان / آرتور شوپنهاور؛ ترجمه‌ی رضا ولی یاری

مشخصات ظاهری: هشت، ۹۶ ص.

یادداشت: کتاب حاضر ترجمه جلد دوم با عنوان "on human nature" از کتاب The essays of Arture

Schopenhauer است. - نمایه

موضوع: انسان (فلسفه) / اخلاق و سیاست

شناسه‌ی افزوده: ولی یاری، رضا، ۱۳۴۱-، مترجم

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۳ ۱۳۷۵۴ ش / ۵ / B.۸۲۸

رده‌بندی دیویی: ۱۲۸

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۳۴۳۳۴۸۴

## فهرست

۱	دیباجه‌ی مترجم انگلیسی
۳	طبیعت بشری
۲۷	حکومت
۴۹	اراده‌ی آزاد و تقدیرباوری
۶۳	شخصیت
۷۳	غریزه‌ی اخلاقی
۷۹	تأملات اخلاقی
۹۲	نمایه

## دبیاچه‌ی مترجم انگلیسی

این مقالات برگرفته از فصول در باب اخلاق و در باب حقوق و سیاست و بخشی از متعلقات شوپنهاور و نوشته‌هایی است که پس از مرگ وی انتشار یافته‌اند. من در این کتاب نیز همچون کتاب‌های قبلی برخی عبارات را که به‌نظرم مهجور یا فاقد جذابیت عمومی می‌رسیدند حذف کرده‌ام. برای سهولت کار، فصول اصلی را به بخش‌هایی تقسیم کرده‌ام و عناوینی به این بخش‌ها داده‌ام. همچنین عنوانی برای کتاب برگزیده‌ام که بیانگر گستره‌ی واقعی این بخش‌ها باشد. و خواننده درخواهد یافت که در این کتاب، بیش از اخلاق و سیاست، خود طبیعت انسان از وجوه مختلفش مورد بررسی قرار گرفته است.

تامس پیلی ساندرز

## طبیعت بشری

حقایق فیزیکی شاید دلالت بیرونی فراوانی داشته باشند، ولی فاقد دلالت درونی اند. دلالت درونی مزیت حقایق عقلی و اخلاقی است، حقایقی که به عینیت‌یابی اراده در بالاترین مراحلش مربوط می‌شوند، درحالی‌که حقایق فیزیکی در پایین‌ترین مراحل عینیت‌یابی اراده با آن مربوط‌اند.

برای مثال، اگر ما می‌توانستیم صدق آن چیزی را که تا امروز صرفاً یک حدس است اثبات کنیم، یعنی اثبات کنیم این فعالیت خورشید است که گرمابرق (ترمواکتریسیت) را در خط استوا ایجاد می‌کند؛ و مغناطیس زمین از آن ناشی می‌شود؛ و این مغناطیس نیز علت شفق قطبی است، این‌ها می‌شدند حقایقی که به‌لحاظ بیرونی دارای دلالت فراوان‌اند، ولی به‌لحاظ درونی دلالت اندکی دارند. در مقابل، همه‌ی دستگاه‌های فلسفی بزرگ و صحیح، و داستان فاجعه‌بار همه‌ی تراژدی‌های عالی، و حتی مشاهده‌ی رفتار آدمی در مظاهر غایی اخلاق و بی‌اخلاقی، و شخصیت‌های خیر و شرش، نمونه‌های دلالت درونی‌اند. زیرا این‌ها همه تجلیات آن واقعیتی هستند که به‌مثابه طبیعت و جهان نمود بیرونی می‌یابد، و در بالاترین درجات عینیت‌یابی‌اش، طبیعت درونی خود را فریاد می‌زند.

این‌که بگوییم جهان فقط دلالت فیزیکی دارد و فاقد دلالت اخلاقی است بزرگ‌ترین و مهلک‌ترین همه‌ی اشتباهات، و خطای بنیادین، و انحراف واقعی ذهن و روان است؛ و در نهایت، بی‌شک این گرایش است که مذهب آن را در

قالب ضد مسیح شخصیت می‌بخشد. با این حال، و با وجود همه‌ی ادیان — که نظام‌هایی هستند که همگی خلاف این باور دارند، و می‌خواهند این را به‌شیوه‌ی رازآمیز خود اثبات کنند — این خطای بنیادین هرگز به‌طور کامل معدوم نمی‌شود، بلکه هر بار از نو سربرمی‌آورد، تا این‌که خشم عمومی وادارش کند بار دیگر خود را پنهان سازد.

ولی، هرچقدر هم که ما از دلالت اخلاقی زندگی و جهان مطمئن باشیم، تبیین و توضیح آن، و حل تناقض میان این دلالت و جهان به آن شکلی که هست، کار بسیار دشواری است؛ و درواقع به‌قدری عظیم است که بر عهده‌ی من گذاشته شده که یگانه بنیان حقیقی و واقعی اخلاق را که در همه‌جا و همه‌ی ادوار معتبر باشد، همراه با نتایجش، نشان بدهم. واقعیات اخلاقی بیش از آن مؤید نظریه‌ی من است که بیم آن وجود داشته باشد که روزی نظریه‌ی دیگری جانشینش شود یا ابطالش کند.

ولی از آن‌جایی که حتی دستگاه اخلاقی من نیز همچنان مورد غفلت عالم دانشگاهی قرار می‌گیرد، اصل اخلاقی کانت است که در دانشگاه‌ها حکم فرماست. از میان صورت‌های مختلف این اصل، صورتی که در حال حاضر بیش از همه مورد توجه است «کرامت انسانی» است. من در رساله‌ام در باب *بنیان اخلاق*<sup>۱</sup> نادرستی این عقیده را اثبات کرده‌ام. لذا این‌جا فقط به ذکر این نکته اکتفا خواهم کرد که اگر پرسیده می‌شد این به‌اصطلاح کرامت انسان بر چه چیز مبتنی است، بی‌درنگ پاسخ می‌آمد که بر اخلاق او مبتنی است. به عبارت دیگر، اخلاق انسان بر کرامت او مبتنی است و کرامت او بر اخلاق‌اش.

اما جدای از این استدلال دوری، به‌نظرم می‌رسد که برای موجودی چون انسان که اراده‌اش معصیت‌آمیز است و عقلش محدود و جسمش بس ضعیف و استهلاک‌پذیر، مفهوم کرامت فقط به معنایی کنایی قابل استفاده است. چه افتخاری است انسان را، که بستن نطفه‌اش معصیت است و تولدش مجازات، و زندگی‌اش رنج و مرگش ضرورت!<sup>۲</sup>

1. § 8.

2. Quid superbit homo? Cujus conception culpa, Nasci poena, labor vita, necesse mori!

بنابراین من مایلیم در برابر صورت فوق‌الذکر این اصل کانتی قاعده‌ی زیر را مطرح کنیم: هنگامی که با انسانی مواجه می‌شوی، فرقی نمی‌کند که باشد، سعی نکن براساس ارزش و کرامتش ارزیابی عینی از او به عمل آوری. به بدطیبتی، یا کوتاه‌بینی و افکار منحرفش نگاه نکن؛ زیرا آن یک به‌راحتی می‌تواند تو را به‌سوی تنفر از وی بکشانند و این یک به‌سوی تحقیر وی. در عوض، توجهات را فقط معطوف رنج‌ها و نیازها و نگرانی‌ها و دردهایش کن. آن‌گاه همواره با وی احساس خویشاوندی خواهی کرد؛ با او همدرد خواهی شد؛ و به‌جای تنفر یا تحقیر، شفقتی را تجربه خواهی کرد که همان صلح و آرامشی است که انجیل ما را به‌سویش فرا می‌خواند. راه فروخوردن نفرت و تحقیر به‌هیچ‌وجه جستن به‌اصطلاح «کرامت» انسان نیست بلکه، برعکس، نگریستن به او به‌سان موجودی قابل‌ترحم است.

بوداییان، در نتیجه‌ی دیدگاه‌های ژرف‌تری که درباره‌ی موضوعات اخلاقی و متافیزیکی دارند، از معاصی کبیره آغاز می‌کنند نه از فضایل عالیه؛ زیرا فضایل صرفاً به‌صورت ضد یا نفی معاصی نمود می‌یابند. طبق نظر اشمیت در تاریخ مغولستان شرقی، معاصی کبیره در آیین بودایی چهار فقره‌اند: شهوت، تنبلی، خشم، خست. اما احتمالاً به‌جای تنبلی باید بنویسیم غرور؛ چون در نامه‌های آموزنده و شگرف<sup>۱</sup> این‌طور آمده، و حسد یا نفرت نیز به‌عنوان معصیت پنجم اضافه شده است. چیزی که نظر مرا در تصحیح گفته‌ی اشمیت بزرگ تأیید می‌کند این واقعیت است که نظر من با نظر صوفیان هم‌خوانی دارد، چون بی‌تردید صوفیان تحت تأثیر برهمنیان و بوداییان‌اند. صوفیان هم معتقدند که چهار گناه کبیره وجود دارد، و این‌ها را به‌طرز بسیار جالبی جفت می‌کنند، به‌نحوی که شهوت در کنار خست قرار می‌گیرد و خشم در کنار غرور. چهار فضیلت عالی‌ه‌ی مخالف این معاصی نیز عبارت‌اند از نجابت و بخشندگی و مهربانی و فروتنی.

وقتی که این ایده‌های اخلاقی ژرف را، که مورد قبول اقوام و ملل آسیایی‌اند، با فضایل عالی‌ه‌ی مورد ستایش افلاطون، که بارها و بارها تکرار شده‌اند — عدالت، شجاعت، اعتدال، و حکمت — مقایسه می‌کنیم، پرواضح است که فضایل افلاطونی مبتنی بر اندیشه‌ای روشن و راهبر نیستند، بلکه به‌دلایلی انتخاب شده‌اند که سطحی

۱. گلچینی از نامه‌هایی بود که مبلغان یسوعی از چین فرستاده بودند. و

*Letters édifiantes et curieuses* edit, of 1819, vol. vi, p. 372.

و، بعضاً، به وضوح غلطاند. فضایل باید کیفیات اراده باشند، اما حکمت عمدتاً صفت عقل است. *sophrosynae* (اعتدال)، که سیسرون آن را *temperantia* ترجمه می‌کند، واژه‌ای بسیار ناروشن و مبهم است، و لذا مصادیق مختلفی پیدا می‌کند: یعنی می‌تواند به معنای حزم، یا خودداری، یا خونسردی باشد. شجاعت هم اصلاً فضیلت نیست، گرچه گاهی لازمه یا ابزار فضیلت است، اما می‌تواند ابزار بزرگ‌ترین جنایت‌ها نیز باشد. شجاعت در واقع کیفیتی فطری است. حتی خولینکس<sup>۱</sup> (در مقدمه‌ی اخلاق‌اش) فضایل افلاطونی را رد می‌کند و فضایل زیر را جایگزین آن‌ها می‌سازد: تلاش، فرمانبرداری، انصاف، خضوع، که به وضوح غلطاند. چینی‌ها پنج فضیلت عالی را تمیز می‌دهند: شفقت، عدالت، نزاکت، حکمت، صداقت. فضایل مسیحیت خدادادی‌اند نه آموختنی: ایمان، عشق، امید.

حالت بنیادین در برخورد با دیگران، خواه به شکل حسد باشد خواه به شکل شفقت، نقطه‌ای است که فضایل و معاصی اخلاقی بشر در آن‌جا شروع به واگرایی می‌کنند. این دو ویژگی اساساً متقابل در هر انسانی وجود دارند، زیرا از مقایسه ناگزیری که وی میان بخت خود و بخت دیگران انجام می‌دهد سربرمی‌آورند. همان‌طور که نتیجه‌ی این مقایسه شخصیت فردی وی را تحت تأثیر قرار می‌دهد، یکی از این کیفیت‌ها نیز بدل به منشأ و اصل همه‌ی اعمال او می‌شود. حسد دیوار میان تو و من را قطورتر و استوارتر می‌سازد، شفقت آن را نازک و شفاف می‌کند، و حتی گاهی دیوار را یک‌سره از میان برمی‌دارد، و آن‌گاه تمایز میان خود و غیرخود از بین می‌رود.

رشادت، که آن را هم یک فضیلت شناخته‌اند یا ترجیحاً شجاعت که رشادت مبتنی بر آن است (زیرا رشادت صرفاً شجاعت در جنگ است)، بررسی دقیق‌تری می‌طلبد. باستانیان شجاعت را در شمار فضایل می‌آورند و جبونی را در شمار معاصی؛ اما ایده‌ای نظیر این در آیین مسیحی وجود ندارد، و مسیحیت بر بخشندگی و بردباری تأکید دارد، و در تعالیمش هرگونه عداوت یا حتی مخالفت را ممنوع می‌سازد. نتیجه این‌که نزد امروزی‌ها شجاعت دیگر فضیلت نیست. با این حال باید تصدیق کرد که به نظر نمی‌رسد ترسو بودن خیلی با اصالت شخصیت جور دربیاید — ولو صرفاً به این دلیل که هرآسی فوق‌العاده زیاد در مورد شخص خود را آشکار می‌سازد.

۱. Arnold Geulinx (۱۶۲۵-۱۶۶۹) فیلسوف اهل فلاندرز و از پیروان دکارت.



## ۷ طبیعت بشری

ولی شجاعت را می‌توان آمادگی مواجهه با خطراتی که تهدید آنی هستند، برای اجتناب از خطرات بزرگ‌تری که در آینده پیش می‌آیند، تعریف کرد؛ در حالی که جیوننی عکس این است. اما این آمادگی از همان جنس بردباری است، زیرا صبر عبارت است از آگاهی روشن از شرهایی بزرگ‌تر از شرهای فعلی، و آگاهی از این‌که هرگونه تلاش شدید برای گریز از خطرات پیش روی ما یا گرفتن حالت دفاعی در برابر آن‌ها ممکن است خطرات دیگری را برای ما پیش بیاورد. پس شجاعت نوعی بردباری است؛ و چون این بردباری است که ما را قادر می‌سازد امساک و خوشتن‌داری پیشه کنیم، شجاعت، با واسطه‌ی بردباری، دست‌کم شبیه فضیلت است.

اما شاید بتوان شجاعت را از نقطه‌نظری بالاتر نیز بررسی کرد. ترس از مرگ در هر حالتی به یک کاستی در آن فلسفه‌ی طبیعی-طبیعی، و لذا متکی به احساس صرف — برمی‌گردد که به انسان این اطمینان را می‌بخشد که او به همان اندازه که در شخص خودش وجود دارد در همه‌ی چیزهای بیرون از خودش نیز وجود دارد، طوری که مرگ شخص او آسیب چندانی به وی وارد نمی‌آورد. اما دقیقاً همین اطمینان است که به انسان شجاعت قهرمانانه می‌بخشد؛ و لذا، چنان که خواننده از رساله‌ی اخلاق من به خاطر خواهد آورد، شجاعت از همان منشأ می‌آید که فضایل عدالت و انسانیت از آن نشأت می‌گیرند. اذعان می‌کنم که این نگاه به موضوع خیلی از بالاست؛ اما جدای از این من نمی‌توانم به درستی توضیح دهم که چرا جیوننی قابل سرزنش به نظر می‌رسد و شجاعت شخصی امری شریف و متعالی؛ زیرا هیچ نقطه‌نظر پایین‌تری مرا قادر نمی‌سازد تا بفهمم چرا فردی متناهی که خودش همه‌چیز خودش است — یا حتی خودش شرط بنیادین هستی مابقی جهان است — نباید حفظ نفس را مافوق همه‌ی اهداف دیگر قرار دهد. پس توضیح مناسبی نیست اگر شجاعت را وابسته به منفعت قلمداد کنیم، و به جای ماهیت استعلایی آن را واجد ماهیت تجربی بدانیم. شاید به این دلیل بوده که کالدرون<sup>۱</sup> نظری شکاکانه اما جالب توجه راجع به شجاعت ابراز کرده، و در واقع حتی واقعیت آن را انکار کرده، و عقیده‌ی خود را از زبان وزیر پیر خردمندی که به پادشاهی جوان اندرز می‌دهد

۱. Pedro Calderon (۱۶۰۰-۱۶۸۱) نویسنده‌ی اسپانیایی نمایشنامه‌های دینی و فلسفی. و

این مقالات برگرفته از فصول در باب اخلاق و در باب حقوق و سیاست و بخشی از متعلقات شوپنهاور و نوشته‌هایی است که پس از مرگ وی انتشار یافته‌اند. بیلی ساندرز (مترجم انگلیسی در باب طبیعت انسان) در این کتاب نیز همچون کتاب‌های قبلی خود برخی عبارات را که به نظرش مهجور یا فاقد جذابیت عمومی می‌رسیدند حذف کرده است. برای سهولت کار، فصول اصلی را به بخش‌هایی تقسیم کرده و عناوینی به این بخش‌ها داده است. همچنین عنوانی برای کتاب برگزیده که بیانگر گستره‌ی واقعی این بخش‌ها باشد. در این کتاب، بیش از اخلاق و سیاست، خود طبیعت انسان از وجوه مختلفش مورد بررسی قرار گرفته است.

#### از ترجمه‌های رضا ولی یاری با نشر مرکز

ریشه‌ی چهارگان اصل دلیل کافی آرتور شوپنهاور  
 ✓ در باب طبیعت انسان آرتور شوپنهاور  
 جهان همچون اراده و تصور آرتور شوپنهاور  
 جهان و تأملات فیلسوف آرتور شوپنهاور  
 فلسفه‌ی شوپنهاور برایان مگی  
 شوپنهاور پاتریک گاردینر  
 فریدریش نیچه لی اسپینکز

ISBN: 978-964-213-221-8



9 789642 132218

۷۷۰۰ تومان

